

لائسیتہ، جدائی اسلام از حکومت در جنبش ایران



جلال ایجادی

جنبش اخیر و رویداد های سیاسی جامعه ایران مسئله لائسیتہ و جدائی دین از دولت را با قدرت در دستور کار قرارداد. با توجه باینکه طی سی سال اخیر دین اسلام بر دستگاہ دولتی و عملکرد آن تسلط داشته و زمامداران بنام دین حکم رانده اند و مشروعیت خود را ناشی از پیوستگی نسبت به دین حاکم میدانند، امروز این پرسش مطرح است که آیا جامعه ما از تسلط دینی دور شده، ذهنیت به ضرورت جدا شدن مذهب از دولت آگاهی یافته و بالاخره آیا پیکار اجتماعی این امر را در اس مطالبات خود قرار میدهد یا نه؟ برای پاسخ به این پرسش ها در ابتدا درباره نظام ولایت فقیه توضیح داده شده، سپس به سکولاریسم و لائسیتہ در بستر رویدادهای اخیر توجه شده و بالاخره به ضرورت لائسیتہ در جامعه ایران اشاره خواهد شد.

حاکمیت ولایت فقیه

سی سال پیش در شرایط ناتوانی افکار دمکراسی خواهی و نیروهای دمکراسی خواه، آخوند ها و سیاستمداران شیعه رهبری انقلاب را قبضه کرده و ایران از سلطنت مطلقه به ولایت مطلقه انتقال پیدا کرد. سیستم جدید اگرچه جنبه نمادینی از جمهوریت داشت ولی در بنیاد یک قدرت سیاسی مذهبی متکی بر خودکامگی ولی فقیه بود. حکمرانان جدید با توجه به تمایلات مردم و افکار عمومی جامعه جهانی و نیز با توجه به بافت سیاسی گروه های مدعی قدرت، در پی آن برآمدند تا واژه جمهوریت بکار رود و جنبه نمادین رای گیری مطرح شود، ولی در واقع تمایل بخشی از آنان استقرار مدل "فقاهتی" و مبتنی بر مکتب محمدی و ولایت و خلافت علی بود. بزبان دیگر اینان طرفدار خلافت شیعی بودند. در این باره رفسنجانی مینویسد: "برای اولین بار حکومت اسلامی شیعی بر اساس ولایت فقیه و احکام فقه اسلام به وجود آمده و ریشه اختلافات ما و لیبرال ها همین جا است که آنها فقه ما و ولایت فقیه را قبول ندارند" (عبور از بحران، دفتر نشر معارف انقلاب، 1378). در تاریخ اسلام خلافت سنی ها مانند خلافت عثمانی تحقق یافته بود، ولی پس از مرگ علی خلافت بر پایه مدل شیعه میسر نگشت. انقلاب ایران و تسلط روحانیان شیعه این فرصت طلایی را بوجود آورد.

اصل دوازده قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام میدارد: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است". رهبران جدید قدرت شیعی خود را ابدی اعلام کرده و طبق اصل پنجم "در زمان غیبت حضرت ولی عصر... در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت است بر عهده فقیه". این فقیه صالح، عهده دار حکومت میباشد (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و امور مقننه و قضائی و اجرائی به تصمیم و اراده او موکول میشود. بنابراین بر پایه قانون اساسی تمامی امور کشوری به تصمیم فقیه دیکتاتور وابسته است. بعنوان نمونه اصل یکصد و بیست و یکم سوگند نامه ی رئیس جمهور را چنین تنظیم می نماید: "من بعنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران بخداوند قادر متعال سوگند یاد میکنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم". این شخص بعنوان نامزد ریاست جمهوری توسط فقیه تعیین شده و پس از رای و انتخاب توسط مردم باید دوباره مورد تأیید فقیه قرار بگیرد.

جمهوری اسلامی در قانون اساسی اش انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات نماینده گان مجلس را برسمیت میشناسد، ولی بعنوان یک نظام مذهبی و بر پایه اصل ولایت مطلقه فقیه در کردار پیوسته رای مردم را نفی کرده و راه را برای عملکرد یک استبداد همه جانبه باز میگذارد. ولی فقیه، حاکمان و مسئولان مرتبط به او و تمامی نهادهای وابسته برای اجرای احکام الهی ولایت فقیه آرا مردم را زیر پانواده و در صورتی که بیان مخالفتی باشد به هرگونه فشار و سرکوب و اعدام دست میزنند. زیرا از این دیدگاه انسانها فاقد قدرت تشخیص بوده، عقل آنها قاصر بوده و حکم خدائی ولی فقیه باید اجرا گردد. روشن است که این نگرش تمامیت خواه که متکی به دستگاه ایدئولوژی شیعه و دروغ پردازی ها و جعلیات تاریخی آنست، نه تنها در خدمت دیکتاتوری فردی قرار ندارد، بلکه بعلاوه پاسدار منافع شخصی و گروهی روحانیون و مجموعه امتیازات سیاسی و اقتصادی گروه بند های حاکم میباشد.

فراموش نباید کرد که با وجود این سیستم مطلقه و اراده تمامیت خواه اش، امکان ندارد که تناقضات درون جناح های حاکمیت پنهان باقی بمانند و طبعاً روند های اجتماعی الزاماً منکوب و خاموش نشده و جامعه پیوسته به نوآوری دست میزنند. حال بینیم در طی حرکت های اخیر چه پدیده هائی در مقابل تمامیت خواهی مذهبی و اکنش نشان داده و به نحوی در جستجوی ناتوان نمودن سلطه مذهبی و سیستم سیاسی مطلقه آن میباشند.

عرفی گرائی در جامعه

اگر در یک کلام، عرفی گرائی یا سکولاریسم را تحول منطقی وزمینی اجتماع در نظر بگیریم و آنرا بیان گسترش عقلانیت فردی وکنده شدن آن از قدرت فلج کننده آسمانی و تقدیرگرائی بدانیم، تحولات اخیر بیان توسعه نسبی سکولاریسم است. توسعه علم و صنعت، گسترش آموزش عمومی و رسانه های گروهی، بکارگیری تکنولوژی های نوین در تصمیم ها و فعالیت های اداری و اقتصادی، تسخیر کره ماه و علم هوا شناسی و غیره و غیره ساختار عقب افتاده ذهنی را درهم ریخته است. در چنین بستری باور به خشم خدا و شیطان کاسته شده و انسان به آگاهی فزونتر دست یافته است. انسان از بنده به فرد تبدیل شده و "امت" بیش از پیش به افراد تجزیه شده است. به بیان دیگر علیرغم مذهبی بودن جامعه ایران، روند های سکولار و عرفگرائی توسعه یافته اند و این امر در بطن همین جنبش نیز قابل مشاهده است.

نمودهای این توسعه همیشه عریان و آشکار نیستند ولی قابل حس اند. پدیده ها همیشه بطرز شفاف حرف نمی زنند، ولی آنها در حال شدن بوده، واقعیت داشته و آنها را باید به حرف درآورد. وقتی تظاهرات کنندگان به احمدی نژاد گفتند: "هاله نو رو دیدی، رای مرا ندیدی" هم بر قلب و دورغ دولت انگشت میگذارند و هم غیر مستقیم هاله نور خدائی و خرافه گرائی را مورد انتقاد قرار میدهند. در زمان انقلاب خیلی ها تصویر خمینی را روی ماه دیدند و یا باور کردند که دیگران این واقعه را مشاهده کرده اند. البته کسانی بودند که به این بلاهت خندیدند ولی این امر در همان زمان توسط جامعه به مسخره کشیده نشد و تبدیل به یک انتقاد افشاگر توده ای نگردید. در زمان انقلاب، خمینی به بت تبدیل شده و مردم از این بت شکن میطلبند تا شاه "طاغوتی" را به پائین بکشاند. خمینی یک اسطوره بود، حرفش حکم الهی بود و بر روان مردم فرمان میراند، ولی امروز این بت پرستی وجود ندارد و در نگاه مردم آقای موسوی بعنوان یک رهبر میتواند خیانت کند و به همین لحاظ تظاهرات کنندگان میگویند: "موسوی، موسوی، سکوت کنی خائنی". باین ترتیب رفتار منطقی و پراگماتیستی جای رفتار اعتقادی کور را میگیرد، مردم عاقلانه تر عمل میکنند.

نمونه دیگر کارزار انتخاباتی است. مضمون شعا رها، مصاحبه ها و گفتگوهای دو کاندیدای اصلی موسوی و کروبی روی مسایل اجتماعی، اقتصادی، حقوق افراد، کرامت انسانی، مسائل جهانی، ارقام و آمار بیکاری و تورم و همچنین دروغ و خرافه گوئی احمدی نژاد تاکید دارد و برخلاف دوره انقلاب و دوران جنگ با عراق، جنبه آسمانی و یا مذهبی

پررنگ ندارد. بحث بر سر آنستکه کارنامه دولت کدام است و چه برنامه ای برای جامعه ضرورت دارد. امروزه اگر به شعارهای تظاهرکنندگان توجه کنیم رنگ مذهبی این شعارها بسیار ضعیف است، "الله اکبر" شبانه بیشتر یک تاکتیک علیه اختناق است، و حضور دختر و پسر در کنار هم در نماز جمعه بیانگر عدم اعتقاد به دگم ها و تابوهای مذهب است. مردم احکام رسمی دینی را مورد تجدیدنظر قرار داده و آنها را تابع منافع و نیازهای خود میکنند. رهبران سیاسی علیرغم مذهبی بودنشان نمیتوانند شعارهای مذهبی و یا خرافات دهشتناک احمدی نژادانه مطرح کنند. این نمونه ها بیان آنست که جامعه تغییر کرده و روحیات افراد متحول شده است. جامعه ایران آگاهتر شده، منش های منطق گرای فردی رشد یافته، جوانان با تکنولوژی های نو به دانش و آگاهی های جدید دست پیدا کرده اند و بعلاوه پیکارهای اجتماعی و تلاش زنان آگاه علیه احکام اسلامی و خرافه ها و همچنین تلاش روزنامه نگاران و مباحث فلسفی و روشنفکری و در این چهارچوب مبارزات فکری نواندیشان مذهبی همه و همه در بازشدن جامعه و به عقب راندن روحیه آسماننگرا نقش ایفا کرده اند.

عرفی شدن جامعه بمرور حیطه عملکرد مذهب را در اجتماع محدود کرده و کار را برای حکومتگران مذهبی مشکل میسازد. دیگر جامعه را نمیتوان بر پایه حکم ولایت فقیه چون نایب خدا و فلان امام آرام نگه داشت. مردم الزاما ناباور نشده اند ولی آنان با عقل سلیم خود زندگی را اداره میکنند و هر چه بیشتر از رجوع به دین در رفتار خود دور میشوند. طبعاً اعتقادات کهن، رفتن به چاه جمکران، دعا و دخیل بستن ها، سفره انداختن ها، به محمود علی قسم خوردن ها، سینه زنی ها و غیره ادامه پیدا خواهند کرد، ولی در دل همین جامعه عقلانیت و استقلال فردی و آزادی طلبی روحی و اجتماعی نیز با قدرت بیسابقه جلو میرود و این پیشرفت نه تنها حاکمیت مذهبی بلکه تمامی جریانات دینی را نیز به چالش میکشاند. پویائی جامعه، مدرنگرائی ذهنیت و رشد عرفگرائی، بطرز بیسابقه بحران و تنگنای رژیم را تشدید نموده است.

لائسیسته در جنبش کنونی

مطلب دیگر جایگاه لائسیسته در دوره کنونی است. لائسیسته بمعنای جدا شدن دین از دولت است، یعنی دین نباید در امور حکومتگری و اداره جامعه مداخله نماید. دین امر خصوصی افراد است، در جامعه ما شهروندان معتقد و ناباوران وجوددارند و بنابراین، این یا آن مذهب هر چند اگر پیروان آن اکثریت جامعه را تشکیل دهند، نباید منشا هدایت و مدیریت جامعه باشد. دین نباید مرجعی برای سیاست و اقتصاد و

آموزش و پرورش در جامعه باشد. مسلماً افراد از ذهنیت خود جدا نبوده و با آن زندگی میکنند، ولی بحث بر سر عدم پذیرش دین و احکام آن بعنوان منشا و پایه تصمیم‌گیریها در جامعه است. اگر معتقد هستید، پس دین را در قلب و خانه و مسجد خود نگه دارید، میتوانید در فعالیت اجتماعی اتان ایمان خود را بکار گرفته و آنرا تبلیغ کنید، ولی دین را منشا قانونگزاری و سیاست مملکت داری در نظر نگیرید. حاکمیت دین، حاکمیت ستمگرانه است، زیرا دینی که بر قدرت قرار میگیرد بخاطر احکام مقدس خود تلاش خواهد کرد تا برای تسلط دائمی خود، دیگر دیدگاه‌ها را بخاطر خدائی نبودنشان حذف کند و این سرآغاز استبداد است.

لائسیسته ضد دین نیست. لائسیسته چارچوب همزیستی مذاهب گوناگون را فراهم ساخته، ولی تاکید میکند که حکم خدا منشا قانون برای اداره کشور نیست. بنابراین خواهان این گسست و جدائی باید بود. ما میدانیم که در ایران انحراف بنیادی، در راس قرار دادن مذهب شیعه است. جدائی از دین، هر دینی، یک اصل است و در ایران جدائی حکومت و دولت و سیاست از اسلام و مذهب شیعه یک ضرورت بنیادی و آزادیبخش میباشد. در زمان انقلاب عده‌ای از روحانیان و سیاستمداران و روشنفکران مذهبی ولایت فقیه و سپس ولایت مطلقه فقیه را به جامعه تحمیل کردند. آیت الله منتظری مینویسد: "در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی من و آقای بهشتی و ربانی شیرازی و حسن ایت اصرار داشتیم. البته بعضی‌ها هم مخالف بودند. مثل آقای طالقانی و بنی صدر"

(خاطرات آیت‌الله منتظری، چاپ اول، بهار 79، ج 1، ص 45)

در قانون اساسی، اساس جمهوری اسلامی قرآن و اسلام میباشد و طبق اصل چهارم: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد". باین ترتیب تمام جنبه‌های زندگی ایرانیان از دریچه مذهب شیعه نگاه میشود. رجوع دادن به اسلام و قرآن بمعنای نفی خرد انسانها و قدرت عقلی آنان میباشد. در تمام زمینه‌ها انسانها باید خود را محدود و سانسور کنند تا مطابق قرآن باشند. در غیر این صورت ولی فقیه به نگاهیانی از احکام شریعت، هرگونه دوری از قرآن و تفاوت با تفسیر خود را به مجازات میکشاند.

باین ترتیب هرگونه جمهوریت نمائی از سیستم حذف شده و یک فرد بر اریکه سلطانی جلوس کرده، قدرت فردی اش را بعنوان مظهر اراده الهی جلوه داده، هرگونه مخالفت را بعنوان مخالفت با خدا و هر مخالف را

“محارب با خدا” نشان می‌دهد. این نظام سیاسی مذهبی در ابتدا با استفاده از اعتقادات، ساده لوحی‌ها، نادانی‌های در جامعه و نیز با بکارگیری رسانه‌های تبلیغی، مردم را با سارت کشیده و آنجا که لازم بود هر نوای آزادی طلب را بنام اراده فقیه و الهی سرکوب نمود. دیروز خمینی و امروز خامنه‌ای به دیکتاتور مهیبی تبدیل گشته‌اند که هر اختلاف در میان هیات حاکمه و یا انتقاد به سیستم و سیاست حاکم از جانب مخالفین را بشدیدترین صورت سرکوب می‌کند. هر آخوند و مسئول و پاسداری با اتکا به حکم ولی فقیه، خود به یک مستبد کوچک و بزرگ تبدیل گشته و نفس جامعه را می‌گیرد. پس در شرایط کنونی مخالفت با ولایت فقیه بیانگر آزادی خواهی است. لیکن فراموش نکنیم که این وضعیت ناشی از حاکمیت اسلام شیعه بر دستگاه حاکمه است. این دین تمام رفتار و کردار این حکومت را جهت می‌دهد. روشن است که اجرای عملی احکام اسلامی همیشه آسان نیست، زیرا جامعه بدلیل رشد سکولاریسم و مقاومت و اعتراض اجتماعی می‌ایستد و آنرا پس می‌زند و گاه حاکمان را مجبور مینماید تا امتیازاتی بدهند. با وجود این، در هم‌آمیزی دین و سیاست مهلک و توان‌فرسا است.

در جنبش کنونی بعد از سی سال جمهوری اسلامی، مردم در حرکت مبارزاتی خود علیه ولی فقیه می‌شورند و پیوند دین و دولت را زیر سؤال می‌برند. این یکی از دستاوردها و نوآوری‌های این جنبش است. خامنه‌ای رهبر سیاسی رژیم، خود ولایت فقیه است و هنگامی که این نماد مستقیم اراده الهی مورد انتقاد و تعرض جنبش مردمی قرار می‌گیرد و تظاهرکنندگان در خیابان‌ها فریاد می‌زنند “احمدی جنایت می‌کند، رهبر حمایت می‌کند”، “رهبر جنایت می‌کند، دولت حمایت می‌کند” و یا “مرگ بر خامنه‌ای”، این امر جز نفی ولایت فقیه و دیکتاتوری اش معنای دیگری نمیتواند داشته باشد. در این روزها شعار شفاف دیگری مطرح شد: “رهبر ما قاتل، ولایت اش باطله” و یا “سهراب ما نمرده، ولایت است که مرده”. این شعارها بطور روشن ولایت فقیه خامنه‌ای را مورد انتقاد قرار داده و ولی فقیه تبهکار را نشانه می‌گیرند. نفی ولایت فقیه در اینجا بمعنای رد یکی شدن دین و دولت نیز میباشد. خامنه‌ای بعنوان رهبر مذهبی، رهبر سیاسی این نظام میباشد.

از همان زمان تصویب ولایت فقیه، افراد بیشماری از روشنفکران و اندیشمندان، اکثریت جریان‌های چپ و جمهوریخواه و مصدق‌ی این اصل مذهبی استبدادی و درهم‌آمیزی مذهب و حکومت را رد کردند. اما نیروهای “ملی مذهبی”، آقای بنی‌صدر و بیشماری از روشنفکران دینی در

همان زمان که بر ضد ولایت فقیه مبارزه میکردند از جدائی دین و دولت ولایستیته حمایت نمیکردند. آقای بنی صدر در تمام نوشتارهای خود منابع قرآنی و اسلام شیعه را مرجع گرفته و پیشنهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را بر چنین اساسی قرار میدهد. ایشان در جاسه سخنرانی دوساعته خود در هیژده ژوئیه در پاریس، با تحلیل شرایط ایران چهارده دستاورد جنبش اخیر را طرح کرد و یک کلمه هم در باره لائیسیتته نگفت.

شرایط در حال تغییر است. در دوره های اخیر برخی از آیت الله های بزرگ و روحانیون و نواندیشان مذهبی و یا جریانات سیاسی مذهبی ولایت فقیه را رد نموده و خواهان بکنارراندن سیستم دینی از سیاست حاکم گردیدند. آقای اشکوری بروشنی از جدائی دین و دولت سخن میگوید. درگذشته و دوران جدید روشنفکران متعدد، و بلاگ نویسان بیشمار، نیروهای سیاسی خارج از کشور، احزاب و نهادهای بین المللی پیوسته علیه ولایت فقیه و خامنه ای وجنایات ولایت فقیهی انتقاد نوشته و پیکار نموده اند. همه این تلاش ها تاثیر داشتند و امروز جمعیتی که در خیابانها فریاد میزند: "رهبر ما قاتله، ولایت اش باطله" حکم قطعی را صادر میکند و به آشکارا به جهانیان اعلام میکند که این نظام استبدادی ولایت فقیهی را نمی خواهد و دین در قدرت سیاسی را نمی پذیرد. این یک حادثه بزرگ برای جامعه ایران بشمار میاید.

البته کار هنوز تمام نیست. همیشه پیچیدگی های اجتماعی و رفت و برگشت روندها را باآسانی نمی توان دریافت. علیرغم این جوانب ضد ولایت فقیهی در حرکت های اعتراضی وعلیرغم تمایل برای جداسازی، شاید بتوان گفت که صدای اعتراض علیه حاکمیت دین بر دولت هنوز از قدرت و تجلی آشکار و نیرومند برخوردار نیست. اگر مستقیما از شهروندان ایرانی راجع به حکومت آخوند پرسش شود، بسیاری از آنان میگویند: "دین را با سیاست نباید قاطی کرد، آخوند ها باید بروند در قم و یا دین در قلب من است."، این بیان نشاندهنده نوعی بیزاری نسبت به سیستم مذهبی حاکم است. شهروندان ایرانی بنام حکم شرعی بارها و بارها نسبت به دوستان و افراد خانواده اشان فشار ها و سرکوب ها را دیده اند، بنام حکم اسلامی پیوسته شاهد نقض حقوق زنان بوده اند، در زندگی همیشگی دزدی ها و فساد سیاستمداران و روحانیون حاکم را دیده اند، انحصار طلبی آخوند ها و مدیران دینی را در کنترل صدا و سیما تجربه کرده اند، اجرای احکام اسلامی را در قوه قضائیه، حکم اعدام در دادگاه های انقلاب و اسلامی و منحرف نمودن محتوای درسی برای کودکان و جوانان را دیده اند، مشکل جوانان غیر شیعه برای

امتحان ایدئولوژیکی به هنگام کنکور را شنیده اند، سرکوب کمونیستها، مسلمانان مخالف رژیم، بهائیان و دراویش را شاهد بوده اند.

پس چرا این فشارهای ناشی از اجرای احکام و اصول دینی، تمایل به جدا کردن دین و دولت را بشکل گسترده تر نشان نمیدهد؟ آیا شعار لائیسیته دور از ذهن اجتماع است؟ آیا پیوندهای ذهنی مردم با مذهب مانع طرح آشکار این شعار است؟ آیا دوگانگی رفتاری نزد اشخاص مانع این بیان آشکار است؟ آنچه در دل می‌خواهیم را نباید بزبان آورد؟

بعلاوه چرا مسئولان و جریان‌های حاضر در رهبری این مبارزات اخیر به طرح این شعارها نمی‌پردازند؟ روشن است که علیرغم مقاومت در مقابل جناح سرکوبگر خامنه‌ای، آقایان موسوی و کروبی به طرح شعار لائیسیته و جدائی دین و دولت نپرداختند زیرا باین جدائی اعتقاد ندارند. بطور قطع بخش عظیم شرکت‌کنندگان در این پیکارها، این جمعیت انبوه جوان زن و مرد، باین درهمایزی دین و دولت اعتقادی ندارند و از این نقطه نظر از رهبران کنونی جلوتر می‌باشند. رهبری کنونی در این زمینه فاقد هماهنگی با خواسته‌های ژرف مردم است. آقای موسوی در بیست و نه ماه تیرگفت: "اعتقاد داریم راه امام و شهدا با ید ادامه پیدا کند" و یا گفت: "ما به دنبال جامعه‌ای اسلامی، دینی و آزاد هستیم". دیدگاه آقای موسوی مدلی را پیشنهاد میکند که دیگر ملت ایران آنرا را نمی‌پسندد. خواست این مردم تمایل به جامعه‌ای را نشان میدهد که فارغ از دین بعنوان خط‌کشورداری است. برای مردم مدل خمینی پایان یافت و امروز راه امام، راه پسگرائی است.

جامعه ما به لائیسیته نیازمند است

جامعه ایران به دمکراسی و آزادی نیازمند است تا بتواند راحت نفس بکشد، توانائی‌های خود را گسترش دهد، در صحنه جهانی سربلند باشد و مدل مثبتی برای دیگر ملت‌ها و بویژه کشورهای خاورمیانه باشد. این واقعیتی است که جنبش مسالمت‌آمیز عمومی کنونی تحسین جهانیان را بر انگیخت و نشان داد که دمکراسی هدف مردم ایران است. یکی از ویژه‌گی‌های این دمکراسی خواهی در کشور ما رد استبداد مذهبی است. سی سال است که ایران بنام اسلام حکومت میشود و مستبدان بنام دین، اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و مناسبات بین‌المللی را تنظیم نموده و به آنها جنبه قدسی بخشیدند. سی سال است که هر قاعده اجتماعی و خانوادگی و شخصی را بر منشا دین و مطابق آن محک زدند. بدین ترتیب حاکمان تلاش کردند تا مردم را خلع سلاح نموده، چماق مذهب را بر سر جامعه کوبیده، خرافات را گسترش داده و قدرت تعقل و منطق را تضعیف

نمایند. البته جامعه ایران خفه نشد و پویائی آن، اثرات ویرانگر اقدامات رژیم رامحدود ساخت.

در دنیای امروز حاکمیت دین تاریک اندیشی و استبدادگرائی است. بنابر این جامعه ما به لائیسیته نیازمند است، جدائی اسلام از قدرت سیاسی در ایران یک ضرورت است. این شعار جدائی دین از دولت، دمکراسی خواهی در ایران را دقیقتر و شفافتر میکند و به آن قدرت بیشتری میبخشد. در جامعه ای که معتقدین به ادیان گوناگون وجود دارند، سلطه دادن یک مذهب در تضاد با همزیستی و اخلاق اجتماعی قرار میگیرد. سلطه یک دین نفی آزادی است. سیاست ها و قوانین نه از زاویه یک مکتب مذهبی معین، بلکه بر پایه تفکر و تخصص و پژوهش و موازین پیشرفته بین المللی و منشور حقوق بشروصلح و دوستی باید تدوین گردند.

اعتقاد شیعه چه امتیازی بر دیگر اعتقادات مذهبی دارد؟ دیگر مذاهب نیز معتقدند که حرفشان خدائی است و کلامشان حقیقت مطلق است. اداره و مدیریت جامعه محتاج سلطه طلبی نظری یک مذهب نیست. خرافات و جعلیات و افسانه سرائی ها و دگم ها وحتا اصول اخلاقی کلی یک مذهب زمانی که در راس قدرت حکومتی قرار گرفته و با منافع این یا آن گروهبندی اجتماعی سیاسی و این و یا آن مستبد گره میخورند جز تخریب جامعه نتیجه دیگری ندارند. خمینی و خامنه ای قدرت خود را الهی وانمود ساختند واحمدی نژاد خود را نماینده مستقیم امام مهدی وانمود کردو هاله نور را دید واینان تمام زور خود را بکارگرفتند تا با استفاده از دین حکومتی منافع خود را تامین کنندوسلطه تبهکارانه ای را بر شهروندان ایرانی تحمیل نمایند. دمکراسی خواهی یک اصل است ولی در عین حال با صراحت باید گفت که حاکمیت مذهبی در تناقض با آزادی است. لائیسیته ضد دین باوران نیست بلکه پاسدار منافع عمومی و تربیت کننده اذهان در چارچوب یک دولت لائیک می باشد. کسانیکه در ایران از دادن این شعار سرباز میزنند و سیاست لائیک را مطرح نمیکنند بسلامت روحیه ای آزاد در جامعه مدد نمیرسانند. استبداد عنصر مذهب، روح آزاد را میخورد وله میکند و قدرت پرواز را تخریب مینماید. روشن است که هر ایدئولوژی توتالیتا ریستی دشمن آزادی روان واندیشه است.

چه باید کرد؟

پشتیبانی قاطع از مبارزات عمومی و مسالمت آمیز مردم ایران. در بستر مبارزات کنونی علیه رژیم جمهوری دیکتاتوری مذهبی موجود و در همسوئی با آن، ادامه تلاش برای افشای تمام اجحافات وزورگوئی های

ولایت فقیهی، نظام ولایت فقیه رای مردم را دزدید و آنها راسرکوب نمود، امروز مردم خواهان نفی ولایت فقیه میباشند. هرگونه ولایت فقیه در تناقض با انتخابات و رای آزاد مردم است، بنابراین فقط ولایت خامنه ای نیست که مورد نفی است.

قانون اساسی ایران سرشار از تناقض است، ولی در عین حال این قانون طرفدار سلطه دینی بوده و در تضاد با آزادی هر شهروند و آزادی اندیشه میباشد. بنابراین نقدونفی قانون اساسی ایران یک امر اساسی بشمار میآید. علیرغم برخی نمادین جمهوری خواهی، تجربیات دیروز و امروز نشان میدهد که پیوسته جنبه ولایت فقیهی و دینی قانون اساسی علیه مردم و خواست های آنان مورد استفاده قرار گرفته است. در خیابان ها تظاهرکنندگان گفتند: "کلاغ پر، جمهوری پر پر". آری اگر توهمی بود، فروریخت. این قانون اساسی یک بن بست است. برخی ها میگویند رژیم از محتوای ایدئولوژیکی اسلامی خود تهی شده و آنچه مانده، فقط قدرت سرکوب است. اول آنکه سرکوب در نهاد ایدئولوژیکی اسلام است و دوم اینکه در دوره بحرانی کنونی اعمال خشونت علیه مردم بطرز انبوه و عریان است ولی مجموعه احکام و قوانین دولتی به قوت خود باقی است.

کسانی که اعتقاد به جدائی دین از دولت و حکومت دارند باید بطرز رساتر و روشنتر حرف خود را بزنند. مخالفت با ولایت فقیه الزاما بمعنای موافقت با جدائی دین از دولت نیست. رد ولایت فقیه توام با پذیرش اصل گسست دین از حکومت باید باشد. بر اساس این بینش طرفداری از جمهوری خواهی بمعنای نفی ولایت فقیه ورد سلطه دینی است.

زمان آنست تا تمامی جریانات سیاسی داخل و خارج کشور، تمامی مسئولان و فعالان، تمامی نشریات و رسانه ها، تمامی نهادها و وبلاگ ها و تمامی روشنفکران و هنرمندان مواضع خود را بطور آشکار در مورد لائیسیته و قانون اساسی اعلام کنند و اختلاف نظرات را به بحث بگذارند. ما نیازمند یک جنبش دین پیرایی میباشیم. جنبش امروز جنبش آزادیخواه و دمکراسی طلب است و این جنبش یک روند پویا و دینامیک است و بنابراین نیازمند تفکر و اندیشه است. آنچه تظاهرکنندگان گفتند را از یاد نبریم: "آزادی اندیشه، همیشه، همیشه!"

پاریس ژوئیه 2009